

تأثیر ادبیات ایران بر شکل‌گیری نقش‌ها در مجالس حماسی تعزیه

** محمدحسین ناصر بخت

دانشگاه بوشهر

* محمود طاووسی

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

مجالس حماسی تعزیه مشهورترین و پرطرفدارترین مجالس تعزیه هستند که تأثیرات فراوانی را از قصه‌ها و منظومه‌های حماسی ایران بر خود پذیرفته‌اند و همین اتفاق یکی از مهم‌ترین دلایل استقبال عامه مردم از آن‌هاست. مقاله حاضر به چگونگی و میزان این تأثیرات در شخصیت‌پردازی مجالس حماسی تعزیه می‌پردازد. این مجالس آکنده از نقش‌هایی هستند که یادآور بسیاری از قهرمانان و ضد قهرمانان و شخصیت‌های به یادماندنی ادبیات حماسی ایران زمین می‌باشند، پهلوانان، پادشاهان، زنان و مردانی که گویا در مجالس حماسی تعزیه تنها تغییراتی بسیار جزئی در ظاهر خود به‌وجود آورده‌اند.

کلیدواژه‌ها: حماسه، تعزیه، ادبیات، نمایش

Iranian Literature and its Effect on Epic Tazieh

Mahmoud Tavussi

Professor, Department of Arts Research
Faculty of Arts and Architecture, Tarbiat Modares University

Mohammad Hossein Naserbakht

Assistant Professor, Department of Arts
Faculty of Arts and Architecture, Islamic Azad University of Bushehr

Abstract

Tazieh epic gatherings are the most famous of Tazieh gatherings and most people like them because stories and epic poems influence them. This article explains how and how much these influence characterization of Tazieh epic gatherings. These ceremonies are full of protagonists and antagonists that we remember all the time. Champions, kings, women, and men appear with slight changes in their outlook.

Keywords: Tazieh, Characterization, Epic Poem, Hero, Antihero

* دکترای فرهنگ زبان‌های باستانی از دانشگاه تهران. استاد گروه پژوهش هنر در دانشکده هنر.
** دکترای پژوهش هنر از دانشگاه تربیت مدرس. استادیار گروه هنر در دانشکده هنر.

مقدمه

تعزیه (شبییه خوانی) نمایشی منظوم و موسیقایی است که از دل آیین‌های عزاداری شیعیان ایرانی بر پیشوای سوم خود، امام حسین (ع)، پدید آمد و ابتدا حول محور واقعه عاشورا شکل گرفت اما حدود به همین ماجرا نماند و به ویژه در دوران اوج خود - دوران قاجار - به تنوعی خیره کننده در مضامین و قصص دست یافت به طوری که بنا به گفته معمرین در این دوران تکیه دولت هر روز میزبان یک مجلس جدید بود، مجالسی بدیع که هرچند نقش تخیل تعزیه‌سرایان در پرداخت آن‌ها بسیار پررنگ بود اما این تنوع امکان‌پذیر نمی‌بود اگر که زمینه‌های آن قبلاً توسط ادبیات کهن ایرانی آماده نشده بود، ادبیاتی که از سویی ذهن مخاطب را برای پذیرش ابداعات تعزیه‌سرایان آماده می‌نمود و از سویی دیگر چون راهنمایی پیش روی شاعران تعزیه سر اقرار داشت و در بسیاری از عرصه‌ها از جمله پرداخت نقش‌ها در این نمایش مردمی یاریشان می‌کرد، نکته‌ای که البته در مجالس حماسی تعزیه بسیار چشمگیرتر است مبحثی که مقاله حاضر در پاسخ به سؤال، که: «تأثیر ادبیات کهن ایران در شخصیت‌پردازی در مجالس حماسی تعزیه چگونه و تا چه میزان بوده است؟»، به آن می‌پردازد.

قهرمانان مجالس حماسی تعزیه از مجالس تعزیه مربوط به صدر اسلام با قهرمانانی چون حمزه عموی پیامبر، امام علی (ع) و جعفر طیار گرفته تا پهلوانان نبرد عاشورا چون حرین یزید ریاحی، عابس و شوذب، وهب نصرانی، غلام ترک، حبیب‌بن مظاهر و... دلاوران اهل بیت، مسلم‌بن عقیل، علی‌اکبر، قاسم، عباس و... که همگی در جنگ‌های تن به تن ظاهر می‌شوند جملگی سیمایی چون پهلوانان حماسی ایران که در شاهنامه فردوسی یا منظومه‌هایی چون بهمن‌نامه، گرشاسپ‌نامه، فرامرزنامه، برزنامه، جهانگیرنامه، سام‌نامه و... عرض اندام می‌نمایند، دارند و شیوه نبرد، کردار، رفتار، عقاید و منش قهرمانانی چون رستم، گیو، گودرز، بیژن، بهرام، فرامرز و... را تداعی می‌سازند چنان‌که حتی رفتار شبیه امام علی (ع) به عنوان جهان پهلوان لشکر اسلام در بسیاری از موارد یادآور «رستم» جهان پهلوان ایرانیان در شاهنامه است و همان‌گونه که رستم همواره آخرین امید یآوری ایرانیان است.

«چنین‌دان کاندرا جهان جز تو کس
نباشد بهر کار فریادرس
... تویی در همه بد در ایران پناه
ز تو برفرازند گردان کلاه»

(فردوسی 1363: 55)

شبیہ پیامبر نیز در مجلس تعزیه حضرت حمزه سیدالشهداء (ع) خطاب به شبیہ امیر (ع) چنین می‌خواند:

«کجاست مؤمن شب‌های تار من حیدر؟ کجاست شیر خدا مرتضای اژدر در؟»

(عناصری 1365: 111)

حتی در تعزیه‌ای - مجلس کیخسرو سلیمان - این دو در کنار هم قرار می‌گیرند تا تأکید بیشتری بر این شباهت به عمل آید و تعزیه نیز از همان الگویی تبعیت می‌کنند که پهلوانان جوانی چون بیژن، سهراب، سیاوش، فرامرز، فرود و... بر اساس آن ساخته شده‌اند چنان‌که جسارت و پیشقدم بودن علی‌اکبر، قاسم، طفلان زینب و وهب نصرانی در عاشورا بیژن را در نبرد دوازده رخ و جنگ با گرازان و بهرام را در نبرد با تورانیان در خاطر تداعی می‌سازد مانند این گفتگوی شبیہ امام با شبیہ علی‌اکبر در مجلس شهادت حضرت علی‌اکبر (ع):

«امام: ساعتی صبر کن ای راحت جان من زار»

علی‌اکبر: نیست دیگر به دلم جان پدر صبر و قرار

امام: دل از تو کردن من مشکل است اکبر

برو به خیمه‌نشین ساعتی بر مادر

اکبر: بابا از این فیض منعم چه داری

غم بر سر غم هر دم گذاری

وقت جدال است ای بابا نالان

اذنم بده تا آیم به میدان...

(صالحی‌راد 1380: 424)

گفتگویی که به مباحثه بیژن و گیو و گودرز را در نبرد دوازده رخ شاهنامه شباهت دارد:

«بدو گفت ما را چه داری بتنگ همه تیزی آری بجای درنگ...»

بدو گفت بیژن که ای نیو باب دلمرا ز کین سیاوش متاب»

(فردوسی 1363: 236)

و همین گونه‌اند پهلوانان سالخورده‌ای چون گودرز و زال که در سیمای حبیب بن مظاهر پهلوان کهنسال عاشورا تکرار می‌شوند.

«حبیب: آقا ایا امام، فدایت دم جدال گذشت بده تو رخصت میدان، دم وصال گذشت»

هزار جان به فدای تو ای امام محن چه سان تو را نگرم من به دیده پر غم...»

(مسعودیه 1367: 109، 110)

پهلوان ملت در مجالس تعزیه

در سر تا سر شاهنامه و سایر منظومه‌ها و داستان‌های حماسی ایرانی پهلوانان همواره حامی و گاه نماینده ملت به‌شمار می‌آیند چنان‌که در بسیاری از موارد حتی به پرخاش با پادشاه، که نماینده دولت است، می‌پردازند مثلاً در صحنه خشم گرفتن رستم بر کاووس پس از مرگ سیاوش،

«چو آمد بر تخت کاووس کی
سرش بود پرخاک و پرخاک پی
بدو گفت خوی بد ای شهریار
پراکندی و تخمت آمد بیار...
زاندیشه و خوی شاه سترگ
در آمد بایران زینانی بزرگ»

(فردوسی 1363: 219)

و این دقیقاً همان موضعی است که تعزیه‌سرا در ترسیم سیمای پهلوانان اتخاذ می‌نماید زیرا این قهرمانان و امامان شیعه مقتدای ملت‌اند چنان‌که در قدیم‌الایام - پیش از مشروطیت - همواره واژه ملت به مفهوم دین و پیروان دین به‌کار رفته است، آنان فرمانروایان قلوب مردم‌اند در حالی‌که حکمروایان، پادشاهان و خلفا که نمایندگان دولت‌اند تنها قدرت ظاهری را در اختیار دارند و این ویژگی در تعزیه حتی از سوی اشقیا نیز بارها مورد تأکید قرار می‌گیرد به‌طور مثال در این ابیات شبیه مأمون در تعزیه شهادت امام رضا (ع):

«مأمون: بهر استقبال شاه انس و جان
رو به ره آرید از پیر و جوان
سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر
به لوح سینۀ ما نام تو نوشته به زر»

(صالحی راد 1380: 338)

و یا این ابیات وزیر هارون خطاب به او در مجلس تعزیه شهادت موسی بن جعفر (ع):

«وزیر: ای براورنگ خلافت باشی اندر هر دو دهر

عرض من بشنو بکن این فکرت از خاطر برون

کینه موسی بن جعفر بی سبب داری چرا؟

دشمن آل پیغمبر بی جهت هستی تو چون؟

هم تو می‌دانی و من در این خلافت غاصبی

در حقیقت باید از این تخت گردی سرنگون»

(همان: 315)

و همین گونه‌اند چهره‌های مخالفی چون شمر، خولی، سنان، عمرسعد، ازرق شامی و هشام، مرحب خیبری و عمروبن عبدود یا میانه حالانی چون فتاح، شیرافکن، مالک اژدر و

علقمه (گروهی که ابتدا در هیأت مخالف ظاهر می‌شوند و بعد تبدیل به موافق می‌گردند) که یادآور پهلوانانی چون کاموس کشانی، هومان، اشکبوس، افراسیاب، گروی زره و خاقان چین (پهلوانان مخالف ایران) هستند. چنان‌که رفتار و گفتار هومان با پیران در داستان دوازده رخ به نوعی در گفتگوی شمر و ابن‌سعد در مجلس عابس و شوذب تکرار می‌شود:

و زآن لشگر ترک هومان دلیر	بپیش برادر بیامد چو شیر
که ای پهلوان رد افراسیاب	گرفت اندرین دشت ما را شتاب
چه داری بروی اندرآورده روی	چه اندیشه داری بدل در بگوی
ورت رای برگشتن ایدرمپای	گرت رای جنگست جنگ آزمای
چو بشنید پیران ز هومان سخن	بدو گفت مشتاب تندی مکن
بدان ای برادر که این رزمخواه	که آمد چنین نزد ما با سپاه
گزین بزرگان کیخسروست	سر نامداران و هم پهلوست
نگه کرد هومان بگفتار اوی	همی خیره دانست کردار اوی
چنین داد پاسخ کز ایران سوار	نباشد که بر من کند کارزار
ترا خود همین مهربانیست خوی	مرا کارزار آمد ست آرزوی...»

(فردوسی 1363: 223 - 225)

«شمر: ای ابن‌سعد آدمم از کینه‌پروری

با نای و کوس و دبدبه، با فوج لشکری

از بهر صلح و جنگ چه خواهی کنون کنی

تکلیف من بگوی به حال مزوری

ابن‌سعد: به‌به خوش آمدی که مرا یار و یآوری

هم بیعتم به تو گر از انصاف نگذری

ابن‌سعد: صلح به سبط مصطفی می‌شد اگرچه خوب بود

شمر: قتل حسین به کربلا می‌شد اگرچه خوب بود

ابن‌سعد: شمر مکن تو ماجراه صلح ز جنگ بهترست

شمر: گر بکشم حسین را با دل سنگ بهترست»

(صالحی راد 1380: 476)

و یا گفتار عمرین عبدود در آغاز نبرد با حضرت امیر که اشکبوس را در نبرد با رستم تداعی می‌کند.

«عمرو: کیستی ای نوجوان نام تو چیست	موجب این عرض اندام تو چیست
در حضور عمرو جستن می‌کنی	آتش از شمشیر روشن می‌کنی
نام خود را گو به من ای نوجوان	تا کنم خاموشت از گرز گران»

(همان: 107)

پهلوان آماده شهادت

همان‌طور که دوازده رخ شاهنامه در نبرد به خونخواهی سیاوش به میدان قدم می‌نهد، به کین سیاوخش و فرمان شاه اگر بارد از ابرگوپال و تیغ نباید که داریم ازین جان دریغ»

(فردوسی 1363: 235)

و یا دلاوری چون بهرام برای دفاع از نام خود از جان می‌گذرد و برای یافتن تازیانه‌اش به میدان جنگ رهسپار می‌گردد؛

«یکی تازیانه ز من گم شدست	بگیرند بی‌مایه ترکان بدست
مرا این بد از اختر آید همی	که نامم بخاک اندر آید همی»

(همان: 243)

دلاوران تعزیه نیز همواره داوطلب نبرد و شهادت هستند و بر سر عهده‌ی که بسته‌اند تا پای جان می‌رزمنند، مانند عابس و شوذب در مجلس تعزیه شهادت عابس و شوذب؛

«عابس: ای دیده‌سی بلا حسین جان
دانیم که یآوری نرداری
پس اذن بده که مادوتن، جان
اندر ره تو کنیم قربان»

(صالحی راد 1380: 485)

و یا غلام ترک در مجلس تعزیه غلام ترک؛

غلام ترک: قالب غریب حسین بو میدان ده	میان لشگر کفار زار و درمانده
گدم بو خدمتینه بلکه اذن الم زوفا	فدا الم باشینه اندرین دیار بلا

سلام من سته‌ای سبط احمد مختار نظاره قل زوفاسوی این غلام فگار
مرخص ایل منه تاگدم بومیدانه فدا الم باشینه اندر این قیزل قانه¹
(همان: 511 - 512)

نماد انسان کامل در تعزیه

شبیبه امام در مجالس شبیه‌خوانی همواره انسانی راستگو، شجاع، و برکنار از دروغ و دغل است، انسانی مقدس و آن‌چنان که ستاری می‌نویسد:

«قداست به معنی تجلی ذات مطلق نامربی و فوق بشری یعنی تجلی عالم مینو و الوهیت است و به این جهت از لحاظ تاریخی با نهادهای دینی پیوندی ناگسستنی دارد» (ستاری 1376: 71).

امام مظهر انسان کامل است، خورشید سیمایی که مؤمنان را از نور درون خویش مستفیض می‌سازد، او همواره باید در جهان حضور داشته باشد زیرا هر آن‌چه در این جهان وجود دارد از برکت وجود اوست که امکان وجود یافته است. چنان‌که شبیه حضرت فاطمه در مجلس تعزیه (غصب باغ فدک) حضرت امیر (ع) را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد.

ای شیر خدا و والی دین ابن عم خاتم‌النبین
عالم همه طالب و تو مطلوب هر غالبی از تو گشته مغلوب
مفتاح مقاصد جهانی مقیاس زمین و آسمانی...
(خوچکو 1355: 79)

و این نکته از ادبیات عرفانی که در آن‌ها سیمرغ تجلی امام می‌باشد به تعزیه راه یافته است.

«... هر زمان سیمرغی از درخت طوبی به زمین آید و این که در زمین بود منعدم شود معاً معاً، چنان‌که هر زمان سیمرغی نیاید این چه باشد نماند...» (سهروردی 1366: 12).

1 - ترجمه ابیات که به ترکی خوانده می‌شوند از این قرار است: در این میدان حسین غریب مانده است/ او میان لشگر کفار زار و درمانده است/ بروم به خدمت او بلکه از راه وفا از او اذن [میدان] بگیرم/ خود را در این دیار بلا فدای سر او سازم/ سلام من به تو ای سبط احمد مختار/ از راه وفا به سوی این غلام فکار نظاره کن/ به من رخصت بده تا به سوی این میدان بروم/ و در این خون سرخ خود را فدای سر او سازم که البته بهتر بوده است که در بیت آخر به جای «باشینه» (سر او) از «باشیوه» (سر تو) استفاده شود هرچند که این تقصیر می‌تواند نتیجه بی‌دقتی نسخه‌نویس ناآشنا با ترکی باشد.

همان گونه که کیخسرو و اکثریت شاهان حماسه‌های ایرانی (البته جز کیکاووس و جمشید و گشتاسب در شاهنامه که در مقاطعی دچار ضعف‌های روانی می‌گردند و البته جزای آن را نیز با از دست دادن فره و جان و فرزند می‌بینند) این گونه‌اند زیرا همان‌طور که امامت موهبتی آسمانی است در ادبیات ایران نیز به تبع اندیشه اساطیری فره کیانی موهبتی است آسمانی چنان‌که، «شاه ساسانی در نظر رعایایش، ستون دین و دولت بود. مردم نجات و رستگاری را حقا از او و در صورت غیبتش، از یک تن از اعضای خاندانش انتظار داشتند و قهرمان پیروزمندی که چشم امید قومی غرقه در اندوه و محنت و ننگ از دست دادن آبرو و حیثیت، به او دوخته شده بود، می‌بایست از تباروی به بار آید» (الکساندر ادموند 1355: 180).

و این همان اتفاقی است که در تعزیه‌نامه‌ها با انتقال فره کیانی از طریق شهربانو به فرزندان خود رخ می‌دهد و از این طریق به منجی شیعیان، که ویژگی‌های «سوشیانس» را نیز داراست، می‌رسد زیرا چنان‌که کرین می‌نویسد:

«در حکمت شیعیان زمینه امامان چهره الهی برای انسان است و مانند چهره انسانی خدا او را نگاه می‌کند و لذا امام به عنوان قطب این رابطه متقابل، جدا از هر شرایط دیگری است و درست به همین علت خدا را، جز از طریق او نمی‌توان شناخت» (کرین 1384: 151).

نکته‌ای که به‌طور مثال تعزیه‌سرا در حین مباحثه حبیب و معلم در مجلس تعزیه حبیب بن مظاهر نیز مطرح می‌سازد:

«معلم - ای پسر در کتاب رو آور
 حبیب: چه کتاب از رخ حسین بهتر
 معلم: دل به درست بده که یابی کام
 حبیب: بی حسین نیست بر دلم آرام...»

(صالحی راد 1380: 203)

چهره منجی یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در تعزیه است که هرچند مجالسی که مستقیماً به او بپردازند چندان نیستند اما در برخی از مجالس از او یاد می‌شود از جمله در مجلس تزویج حضرت امام حسن عسگری (ع) و نرجس خاتون:

ملیکه: که باشی ای زن فرخنده با این طلعت انور؟

حضرت مریم: منم مریم که هستم مادر عیسیای پیغمبر

ملیکه: بیا دستت ببوسم مادر پیغمبر مایی

حضرت مریم: رخت بوسم که مادر برشه دنیا و عقبایی

ملیکه: تو هستی مادر عیسی که خاتون زنان هستی

حضرت مریم: توداری فخر، زیرا مادر صاحب زمان هستی

(عنصری 1379: 544)

البته لازم به ذکر است که در مجالس تعزیه با پررنگ‌تر شدن چهره امام حسین (ع) نسبت به سایر مقدسین از او به عنوان شفیع شیعیان در روز قیامت بیش از سایرین یاد شده است نکته‌ای که در این ابیات شبیه جبرئیل در مجلس عالم ذرات نیز متجلی می‌گردد؛

«چون به فرمان خدا گشتی رضا سر به راه دوست چون سازی فدا

روز محشر شافعی بر عاصیان هر که خواهی می برسوی جان»

(نسخه دست‌نویس مجلس عالم ذرات - فردجبرئیل)

و شیعیان برای منجی خصوصیتی را قایل هستند که برخی از آن‌ها در ادبیات کهن ایران برای منجیانی اساطیری چون «سوشیانس» و «کیخسرو» در نظر گرفته شده است. در اوستا آمده است که:

«... در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی‌مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواست خویش نو کند» (دوستخواه 1370: 487).

و در روایات پهلوی هست که:

«... به پایان هزاره او شیرماه، سوشیانس به سی سالگی، به دیدار هرمزد رسد. آن روز خورشید بایستد، تا سی روز به بالای (آسمان) بایستد و سوشیانس چون از دیدار باز آید، آن گاه کیخسرو که برو ای درنگ خدای نشسته است، به پیشتاز او آید. سوشیانس پرسد که «تو کدامین مردی که برو ای درنگ خدای روی (که) تو را فراز گشته به آن تن اشتر؟» کیخسرو پاسخ گوید که «من کیخسروام»... سوشیانس گوید که «ای کی؛ برو و دین بستای». کیخسرو دین بستاید. پس اندر آن پنجاه و هفت سال، کیخسرو شاه هفت کشور باشد و سوشیانس موبدان موبد شود...» (بهار 1362: 231 - 232).

و این کیخسرو فرزند سیاوش شهید و فرنگیس دختر افراسیاب تورانی است که پس از دستیابی به قدرت آن را به کناری نهاده و در جستجوی عرفانی سرانجام بدون عبور از دروازه

مرگ از نظرها غایب می‌گردد² و تبار و شخصیت شباهت‌های زیادی با منجی شیعیان دارد زیرا او نیز نواده امامی - امام حسین (ع) - است که در عین پاکی و معصومیت شمر بن ذی الجوشن که تالی گروی زره شاهنامه است به فرمان ابن‌زیاد و یزید، که گرسیوز و افراسیاب اساطیری را در ذهن تداعی می‌سازند، سرش را از قفا می‌برد؛

«شمر: لنگ می‌بندم بر روی دامنم

تا نریزد خون بر اعضای تنم

حسین از چه نبرد خنجر من حنجرت

سر این معنا بفرما من به قربان سرت

امام: این بوسه‌گان ختم رسول است ای دغا

خنجر ز جای بوسه نبرد سر مرا

رویم به خاک و خنجر خود بر قفا گذار

تا اجر من زیاد شود نزد کردگار...»

(صالحی راد 1380: 393)

ضمناً امامان تعزیه به عنوان الگویی از انسان کامل نقش فرشته نگهبان بشر را نیز ایفا می‌کنند چنان‌که امام حسین (ع) در گوشه سلطان قیس به یاری او که در چنگال شیری گرفتار آمده می‌شتابد.

امام: ای اسد ای اسد برو بکنار

قیس بیچاره را مکن آزار

الا ای شیر میدانی کدام انور دو عینم من

ز نسل شیر یزدانی حسینم من حسینم من

2 - کیخسرو و پسر سیاوش پسر کیکاوس شاه ایران زمین است. سیاوش دست رد بر سینه سودابه نامادریش که عاشق اوست می‌نهد و او نزد کیکاوس سیاوش را بدنام می‌کند. چنان‌که سیاوش علی‌رغم عبور از آزمون ناگزیر به افراسیاب شاه توران پناه می‌برد و در آنجا فرنگیس دختر او را به زنی می‌گیرد اما بعد به تهمت‌های پدخوانی‌ها چو گرسیوز برادر افراسیاب به فرمان پادشاه توران کشته می‌شود و کیخسرو که ثمره پدر خوی پدربزرگ را می‌ریزد. شرح نبردهای کیخسرو و افراسیاب یک سوم از شاهنامه را در بر می‌گیرد و این یعنی نیمی از حماسه اساطیری ایران. پس از کشته شدن افراسیاب کیخسرو شصت سال را در آرامش و آشتی سلطنت می‌کند و در پایان با بریدن از قدرت مادی سلطنت را به لهراسب می‌سپارد و به همراه چند تن از بزرگان راه گنگ دز را پیش می‌گیرد اما پس از بازگشت رستم و زال و گودرز خود ناپدید می‌گردد و همراهان دیگرش که گیو، بیژن، طوس، فریبرز و گسته‌م نیز می‌میرند و در زیر برف مدفون می‌گردند.

منه ای شیر این گونه طریق بی‌وفایی را

گشا ای قیس چشم دور کن از خود بلایی را»

(نسخه دست‌نویس مجلس شهادت امام حسین علیه‌السلام - گوشه سلطان قیس)
یا شبیه امام رضا (ع) در تعزیه شهادت امام رضا (ع) در هنگام مرگ به یاری سلمانی مؤمن می‌رود و او را در پاسخ دادن به سؤالات نکیر و منکر یاری می‌رساند.

«نکیرین: به حکم خالق قیوم یکتا زبان بگشا بشو ای مرده احیا

بگو ربت که هست ای مرد بی‌کس سلمانی: رضا جان وقت شد فریاد من رس

امام: رسیدم ای جوان اندر دماوند بگو ربم بود یکتا خداوند...»

(صالحی‌راد 1380: 340)

ضمناً امام الگوی جوانمردی و مروت نیز به‌شمار می‌آید چنان‌که امام حسین (ع) در مجلس تعزیه شهادت امام یاری سپاه اجنه و ملائک را با این برهان که ایشان از نظر غایبند و دیده نمی‌شوند و این در جنگ ناجوانمردانه به‌شمار می‌آید نمی‌پذیرد و این از اندیشه‌ای مزدایی است که در آن‌جا دو خصلت سپاهیان اهریمن است.

«امام: شما جماعت جن از تو دیده مستورید که در جدال نبیندتان و معذورید

چنین مجادله دور است از طریقه ما روید جمله بگیرید عزای ما بر پا»

(همان: فقره برخورد امام و زعفر در عاشورا)

اما در مقابل همان‌گونه که شاهان تورانی و سپاهیان اهریمنی و شخصیت‌هایی از این‌سخت در ادبیات ایران از دروغ و دغل و جادو باکی ندارند اشقیا و فرماندهان گروه مخالف نیز در مجالس تعزیه دست به هر عملی برای شکست و تحقیر امامان و پیروان صادق ایشان می‌زنند.

«شمر: چه در ورود اسیران به شهر فرمایی به احترام بیاریم یا به رسوایی

یزید: برو به مثل اسیران از یک و تاتار سر برهنه بگردان به کوچه و بازار...»

(صالحی‌راد 1380: 113)

و این در حالی است که خصوصیتی چون جوانمردی و مروت از دیرباز مورد ستایش ایرانیان بوده است و داستان‌های عامیانه و ادبیات حماسی ایران پر است از قصه‌هایی که این خصایل را می‌ستایند خصوصیتی که در ترسیم سیمای سایر قهرمانان مجالس حماسی شبیه خوانی نیز دیده می‌شود چنان‌که شبیه مسلم چون امکان کشتن ابن‌زیاد را در خانه هانی می‌یابد به سبب این اعتقاد وی را نمی‌کشد خصوصیتی که مرگ تراژیک وی را رقم می‌زند.

«مسلم؛ هانی، هر آن چه فکر نمودم به روزگار
 از آل مصطفی نزنند سر چنین خطا
 حیف است مرد حيله بیارد به روی کار
 مسلم کجا و شیوه نامردمی کجا...»
 (همان: 311)

و این اعتقاد چنان نیرومند است که هنوز نیز ایرانیان رستم را به سبب حيله‌ای که در نبرد با سهراب به کار می‌برد، نبخشیده‌اند.

زنان در تعزیه

زنان گروه اولیا در مجالس تعزیه زنانی دردمند، صبور و وفا دارند که در هیأت مادر و خواهر و همسر سنگ صبور مردان خویش‌اند و کتایون، جریره، فرنگیس و تهمینه را تداعی می‌سازند. چنان که شبیه حضرت امیر (ع) در تعزیه وفات زهرا وی را چنین معرفی می‌کند.

اگر ز من به تو جویری رسید ای زهرا
 چرا که راحت ایام را ندیدی تو
 به دل مگیر و مرا عفو کن برای خدا
 ز درد جوع بسی رنج‌ها کشیدی تو
 کشیده‌ای تو بسی رنج‌ها به خانه من
 چو مرغ پرنگشودی ز آشیانه من
 به شب نشستی و تا صبح آسیا کردی
 به روزیاری ز امداد طفل‌ها کردی
 به خانه‌ام تو به قرص جوی به سر بردی
 گرسنه بودی و خونابه جگر خوردی»
 (خوچکو 1355: 116)

تصویری که الگوی زنان وفادار و صبور ایرانی است و این زن صبور همان دلآوری است که در تعزیه غصب باغ فدک چون به خشم می‌آید رفتار جریره را در سوگ فرزندش فرود در خاطر زنده می‌سازد. با این تفاوت که چون در تعزیه غصب باغ فدک شبیه حضرت زهرا برمی‌آشوبد مخالفان مجبور به عقب‌نشینی می‌گردند (فیاض 1367: 78). و یا در مجلس طفلان زینب اوج فداکاری یک زن در تقدیم فرزندانش برای قربانی مجسم می‌شود؛

زینب (ع) (به امام):

جانم به فدات ای شهنشاه ز من
 روزی که برون آمدم از شهر و وطن
 عرضیست مرا به خاک پایت گفتن
 تا آن که کنم برای تو قربانی
 طفلان خود از کوری چشم دشمن
 قربانی کوچک ار چه نامقبول ست

اما تو دل مرا برادر مشکن
خواهر چه کند قاعده موران است
ران ملخی نزد سلیمان بردن»

(خوچکو 1355: 9)

در میان این گروه چهره‌هایی چون بانو گشسب و گرد آفرید که در نبرد با مردان دلاور برابری می‌کنند کمتر دیده می‌شود اما این به معنای خالی بودن عرصه تعزیه از شخصیت‌های این چینی نیست چنان‌که در مجالسی چون «دره الصدف» و یا «وهب نصرانی» زنان جنگجو نیز حضور می‌یابند، دره الصدف چون بانو گشسب دختر پهلوان رستم چنین سپاه می‌آراید:

دره الصدف:

... بیانایله از ره یآوری	مرا یآوری کن در این داوری
ایا زهره آخر کجایی کجا	بر دختر عموی خود بیا
اگر چه شماها همه دخترید	ولی هریکی همچو شیر نرید
بیوشید بر تن سلاح جهاد	که خواهم کنم میخ کفر و عناد

(رجایی زفره‌ای 1370: 161)

و شبیه مادر وهب نصرانی پس از شهادت پسر و عروس چنین نغمه سر می‌دهد:
مادر وهب:

... من از این زندگی و عمر دگر سیر شدم	نوبت رفتن من جانب میدان گشته
چشم عبرت بگشایید و نظر بنمایید	پیرزن صف‌شکن قوم لعینان گشته

(صالحی راد 1380: 161)

اما روی هم رفته تعداد این‌گونه زنان در تعزیه بسیار کم است که البته باید گفت در ادبیات ایران نیز تقریباً همین اتفاق رخ داده است و جز چند تنی که در عرصه ادبیات حماسی ظاهر می‌شوند و چند تنی که در قصه‌های عامیانه حضور پیدا می‌کنند ادیبان و قصه‌پردازان که عمدتاً مردان بوده‌اند از این گروه کمتر سخن گفته‌اند ضمناً در مجالس تعزیه تعداد زنان پلید بسیار کم است شاید به این دلیل که بیشترین و پرشورترین مخاطبان و خواهندگان تعزیه زنان هستند. از برجسته‌ترین چهره‌های نماینده زن «بدخو» در مجالس تعزیه می‌توان به «زنان قریش» در تعزیه «عروسی رفتن فاطمه زهرا (س)» اشاره کرد:
خواهر عبدالعزیز (با زن):

رسد به خاطر من، این زمان، ز راه جفا
 دلش زنوک سخن چاک‌چاک بنمایم
 در این نشاط بخوانیم حضرت زهرا
 ز آبگینه دل، زنگ پاک بنمایم
 طلب کنیم به عیشش برای استهزا
 کنیم زخم دلش تازه از طریق جفا³
 (خاکی 1381: 285)

و همچنین «هنده» همسر ابوسفیان در مجلس تعزیه شهادت حضرت حمزه، که رفتار او «جهی» دیو زن آفریده اهریمن را به خاطر تداعی می‌سازد.

«هنده: بیا وحشی بکن یک دم تماشا قد و بالا را

تماشا کن خط و خالم، نگه کن روی زیبا را

اگر از ناوک چشمان برآید تیر مژگانم

اسیر دام عشق خویش سازم پیر و برنا را

به بازی گر کنم غمزه همه عالم زخم برهم

بیازد هر که عاشق شد به من دنیا و عقبی را

بر محمد یا علی یا حمزه گر یابی تو دست

پیش من آری سر یک تن از آن‌ها ای بشیر

شربت وصل مرا خواهی چشیدن ای غلام

آن زمان من از تو و هستی تو بر من چون امیر»

(صالحی راد 1380: 78)

که البته در همین چند نمونه نیز ما ویژگی‌های «زن بدخو»ی ادبیات ایرانی را می‌بینیم. در تعزیه زنان عاشقی که در ادبیات و قصه‌های عاشقانه ایرانی بسیار یافت می‌شوند نیز علیرغم فرصت‌های اندکی که برای طرح چنین موضوعاتی در این نمایش وجود دارد یافت می‌شوند زنانی چون زلیخای مجالس چندگانه «یوسف و زلیخا»، بلقیس مجلس «عروسی سلیمان و بلقیس»، عروس مجلس «وهب نصرانی» و سرانجام «حدیقه» دخترشاه ختن» و «دختر مصری» در گوشه‌هایی با همین عناوین که معمولاً در مجلس شهادت علی‌اکبر خوانده می‌شده‌اند.»

4 - لازم به ذکر است در مجالس تعزیه همواره پیامبر و اهل بیت او از طبقات پایین جامعه تصور گشته‌اند شاید به این سبب که تعزیه را عامه مردم ساخته‌اند و مخاطب اصلی این مجالس طبقات پایین جامعه بوده‌اند.

حدیقه: ای دایه دیدم، آن ماه تابان
 از حسن رویش، ز ابرو و مویش
 چون دید حالم، کاندر مالالم
 گفتم که باشی؟ دل می‌خراشی؟
 باهم امام است، عالی مقام است
 از جا پریدم با شوق، خندان
 شد قصر یکسر، مثل گلستان
 فرمود برخیز ای غرق هجران
 فرمود جدم، ختم رسولان
 یعنی حسین (ع) استه آن فخر دوران»
 (عناصری 1379: 414)

شخصیت چاره‌گر در تعزیه

در داستان‌ها، اساطیر و حماسه‌های ایرانی در کنار پهلوانان و پادشاهان همواره چاره‌سازان و پزشک و جادوگرانی مدبر وجود دارند که به مدد نیروی تفکر و ارتباط با ماوراءالطبیعه بسیاری از معضلات راه‌حل می‌کنند و درهای بسته را می‌گشایند و ضمناً پیشه‌هایی چون زنبیل‌بافی و بافندگی به‌طور عام، کوزه‌گری، معماری و آهنگری نیز در قصه‌ها و اساطیر و ادبیات ملل و همین‌طور ایران جنبه رمزی دارند و رمز آفرینش به‌شمار می‌آیند چنان‌که در داستان معروف هزار و یک شب کنیزک بافنده چاره‌سازی است که قدر او نمی‌دانند و در داستان ضحاک شاهنامه کاوه آهنگر که پیش از این در اساطیر ایران از او یادی نمی‌شود آغازگر جنبشی است و این در حالی است که آهنگری همواره چون جلوه‌ای از تکوین عالم که ضمناً می‌تواند دارای ساحتی دوزخی نیز باشد مدنظر بوده است شغلی که جنبه مثبت آن در داستان ضحاک و با شخصیت کاوه آهنگر و همچنین شمشیر آسمانی ذوالفقار در تعزیه جلوه‌گر می‌شود، شمشیری که در موردش حدیث «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» بر زبان‌ها جاری است، شمشیری نوعی که کهن الگوی سلاح نیکان است و گفته می‌شود که مهدی موعود در هنگام ظهور آن را بر کف خواهد داشت.

«ذوالفقار ای ذوالفقار ای ذوالفقار»

یادگار حیدری ای ذوالفقار ای ذوالفقار

در غلاف اینک نهان شو تو به امر کردگار

تا که گردد صاحب الامر آشکار ای ذوالفقار»

(نسخه دست‌نویس مجلس شهادت امام حسین (ع): 129)

و جنبه دوزخی آن در مجلس تعزیه حداد آهنگر و سیمای حداد که سلاح سپاه اشقیا را ساخته و پرداخته است نمود می‌یابد.⁴

حداد: نمی‌دانم چه بیدادی به خود من در جهان کردم

از آن ظلمی که اندر ماریه از حد برون کردم

اگر بر شاه مظلومان نکردم حرب من اما

در آن صحرا معاند را اعانت‌ها فزون کردم

سپاهی گر نبودم لیک بودم حاجب ایشان

سنان و تیغشان از غش برون کردم...»

(عنصری 1371: 155)

از جمله شخصیت‌های چاره‌گر در عرصه ادبیات ایران می‌توان به جاماسب حکیم داماد زرتشت و «زال» پرورده سیمرغ، اشاره که البته قدرت ایشان ریشه در حامی آن‌ها دارد و با حمایت اوست که دست به کارهایی اعجاز‌آمیز می‌زنند، اعجازی که از جذابیت‌های قصه ایرانی به‌شمار می‌آید و در مجموعه‌هایی چون هزار و یکشب، شمس و قهقهه، چهل طوطی، سندبادنامه بسیار یافت می‌شود و تعزیه نیز از چنین شخصیت‌ها و چنین معجزاتی تهی نیست و از این قبیل اند شخصیت‌های معجزه‌گری چون امام رضا (ع)؛

امام رضا (ع)... ای خدای بی‌مثال داورم من به دنیا بندگان را رهبرم

حق جدم شاه مظلومان حسین زنده کن این مرده را با شور و شین

قم به اذن الله ای زیبا جوان خیز از جا ای جوان خوش بیان

عبدالصمد: السلام ای پادشاه من عرف جان به قربان تو ای میرعرب...»

(فتحعلی و بیگی و فیاض 1382: 232)

یا حضرت عباس (ع) در بسیاری مجالس تعزیه از جمله در گوشه «صیاد و شیرگران»

حضرت عباس (ع) (غایب):

شیر، ای شیر، ای نکو فرجام خسته مبتلا، علیک سلام

ای زبان بسته، غم مخور دیگر بچه‌هایت رسانم اندر بر

5- در داستان‌های مربوط به انبیاء قایل نیز، که چهره‌ای منفی و شیطانی دارد، آهنگر است و این ساحت شیطانی شاید به این سبب است که آهنگری نوعی تقلید شیطانی از کار خداوند قلمداد می‌گردد ضمن این‌که در ایران این شغل معمولاً برعهده کولیان بود، کولیانی که ضمناً کفین و جادوگر نیز بودند و شاید به همین دلیل آهنگری نیز ساحتی جادویی یافته است و چنان‌که می‌دانیم در اندیشه کهن ایران جادو مذموم است و عملی اهریمنی به‌شمار می‌آید.

می‌روم سوی هند، ای حیوان تا کنم معجزات خویش عیان...»
(عنصری 1379: 7 - 334)

البته شخصیت‌های چاره‌ساز دیگری از جمله بوذرجمهر (بزرگمهر) یا لقمان حکیم نیز در ادبیات فارسی وجود دارند که شبیه به آن‌ها را می‌توان در شخصیت‌پردازی شبیه حضرت امیر (ع) در مجلس «قضاوت‌های حضرت امیر» مشاهده نمود و یا در تعزیه مباحثه قیصر با امام حسن (ع) که وی به نمایندگی پدرش پاسخ سوالات علمی قیصر را می‌دهد سوالاتی که یزید نماینده معاویه از پاسخگویی به آن‌ها عاجز گشته است (فیاض 1376: 10 - 107).

ایران دوستی در مجالس تعزیه

در تعزیه‌نامه‌ها علاوه بر آن‌چه آمد گاه شخصیت‌هایی استثنایی چون عبدالله پسر یزدگرد در مجلس سرداری امام حسن (ع) - یا رستم در مجلس کشتی گرفتن رستم و حضرت امیر (رستم و سلیمان) و «شهربانو» نیز طرح می‌گردند که نشان از وطن‌پرستی و ایران‌دوستی سرایندگان تعزیه دارند و ون نمادی از لت ایران در این مجالس حضور می‌یابند ملتی که به‌زعم تعزیه‌سرا نه به سبب شکست از اعراب بلکه به واسطه ایمان قلبی و ارادت به امام علی (ع) و فرزندانش اسلام را پذیرفته است.
«عبدالله: گواه باش در این دم ایا خدای جهان

شدم به صدق دل من به تابع قرآن

تو را ستایش من می‌کنم به صبح و مسا

کنم ستایش بر تو خدای بی‌همتا...»

(نسخه دست‌نویس مجلس سرداری امام حسن (ع))

اسب در تعزیه

در مجالس حماسی تعزیه حتی اسب‌ها نیز شبیه به اسب‌های سرشناس ادبیات حماسی - رخس رستم، سمند سهراب، شبرنگ بهزاد سیاوش و شب‌دیز خسرو هستند.⁵ اسب‌هایی چون

6 - از رخس برای اولین بار در اوائل شاهنامه هنگامی که رستم پیش از سفر خود برای جستجوی کیکاوس در میان گله‌ها به دنبال اسب مناسب است سخن گفته می‌شود و او تنها اسبی است که تاب وزن پهلوان را می‌آورد اسبی بورباخال‌های قرمز که مانند خورشید می‌درخشد با قدی چون شتر و قدرتی چون پیل، سیه‌چشم و بورا برش و گاو دم، سیه‌خایه و تند و پولاد سم - تنش پرنگار از کران تا کران، چو داغ گل سرخ بر زعفران چه برآب بودی چه برخشک راه، به روز از خور افزون بد و شب زماه - پی مورچه برپلاس سیاه، بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه / به نیروی پیل و به بالا هیون / به زهر چو شیر که بیستون (فردوسی 1363: 225) و شبرنگ بهزاد اسب سیاوش نیز اسبی اساطیری است که باید کبخسرو را نجات بخشد.

دلدل مرکب حضرت علی، ذوالجناح اسب امام حسین (ع) و عقاب اسب علی اکبر که در هنگامه‌ها رفتاری خاص از خود بروز می‌دهند و مانند رخس که پاسدار جهان پهلوان ایران است سنگ صبور و یار وفادار قهرمان‌اند.

امام حسین علیه‌السلام (سوار شود - سکینه روی سم ذوالجناح افتد... نهیب کند - ذوالجناح جلو نرود).

از چه یارب ذوالجناح با وفا
بر نمی‌دارد قدم اینک ز جا
(نگاه کند و سکینه را جلو ذوالجناح ببیند)
آه واویلا فتاده با سماج
دختر من روی سم ذوالجناح

(رجایی زفره‌ای 1369: 178)

البته لازم به ذکر است که اساساً در فرهنگ ایرانی به علت نقش مهم اسب در زندگی و نبرد، که جزیی از زندگی ایرانیان باستان بود، این حیوان مقدس شمرده می‌شد چنان‌که «تیشتر» ایزد باران در نبرد خود با «پوشه» دیو در هیأت «اسبی سپید زیبا با گوش‌های زرین و لگام زرنشان» بر دریای فرافکرت فرود می‌آید در حالی که اپوش در هیأت اسب سیاهی ظاهر می‌شود، «اسبی گروسهمناک» (دوستخواه 1370: 334) که این تصاویر مطابق تصاویری هستند که در تعزیه‌ها - البته اگر امکانات اجرا مناسب باشد - و پرده‌های درویشی شکل می‌گیرند و در آن‌ها اسب اولیا معمولاً سفید و اسب اشقیبا تیره است.

نتیجه‌گیری

باتوجه به آن‌چه آمد می‌توان دریافت که:

- 1 - پرداخت نقش‌ها به ویژه در مجالس حماسی تعزیه تحت‌تأثیر ادبیات حماسی ایران قرار دارد.
- 2 - شباهت میان شخصیت‌های موجود در ادبیات و تعزیه‌های حماسی چنان روشن است که حتی به وضوح می‌توان قهرمانان کهنی را که در هنگام نگارش مجالس مورد تقلید تعزیه سرایان قرار گرفته‌اند مشخص نمود.
- 3 - این شباهت‌ها از جمله خصایلی است که نمایش تعزیه را علیرغم وجود قهرمانانی که به تاریخ صدر اسلام تعلق دارند و عرب‌تبار می‌باشند بدل به نمایشی کاملاً ایرانی می‌نماید.

4 - بعضی از مجالس تعزیه با حضور شخصیت‌هایی چون رستم و یا عبدالله پسر یزدگرد شکل می‌گیرند که در این مجالس وطن‌دوستی تعزیه‌سرایان نیز نمود نمایشی می‌یابد. و باتوجه به همین نکات هنگامی که در این مجالس با واقعه‌ای تاریخی روبه‌رو می‌گردیم مشاهده می‌کنیم که در واقع تحلیل ایرانیان شیعه مذهب از ماجراهای تاریخی صدر اسلام از طریق این آثار نمایشی ارائه شده است.

منابع

- بهار، مهرداد. 1362. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: طوس.
- پورداد، ابراهیم. 1927. سوشیانس. بمبئی.
- تفضلی، احمد. 1354. مینوی خرد. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خاکی، محمدرضا. 1381. جنگ شعاع. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری و مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
- خوچکو، الکساندر ادموند. 1355. جنگ شهادت. به اهتمام زهرا اقبال و محمدجعفر محجوب. تهران: سروش.
- دلکور، ماری، فرانسوا لاپلانتین و... 1382. جهان اسطوره‌شناسی. جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: مرکز دوستخواه، جلیل. 1370. اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. تهران: مروارید.
- رجایی زفره‌ای، محمدحسین. 1369. "مجلس شهادت امام حسین (ع)". فصلنامه تئاتر. شماره 10 و 9: 137 - 230.
- _____ 1370. "مجلس دره‌الصدف". فصلنامه تئاتر. ش 16: 183 - 145.
- ستاری، جلال. 1376. رمز اندیشی و هنر قدسی. تهران: مرکز.
- صالحی‌راد، حسن. 1380. مجالس تعزیه. تهران: سروش.
- عنصری، جابر. 1371. ادبیات نمایش مذهبی (هفت پرده عشق). تهران: سمینار پژوهشی تعزیه مرکز هنرهای نمایشی.
- عنصری، جابر. 1365. تعزیه نمایش مصیبت. تهران: واحد فوق برنامه بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.

- عناصری، جابر. 1379. گل‌واژه‌های عزا برگلبرگ‌های رثاء. تهران: کیومرث.
- فتحعلی بیگی، داود و هاشم فیاض. 1382. دفتر تعزیه 2 و 1. چاپ دوم. تهران: نمایش.
- فتحعلی بیگی، داود. 1384. دفتر تعزیه 7. تهران: نمایش.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. 1363. شاهنامه. چاپ سوم. تهران: کتاب‌های جیبی.
- فیاض، هاشم. 1367. "تعزیه یوسف و زلیخا". فصلنامه تئاتر. شماره 1: 145 - 84.
- کربن، هانری. 1384. بن‌مایه‌های آئین زرتشت در ادیشه سهروردی. تهران: جامی.
- مسعودیه، محمدتقی. 1367. موسیقی مذهبی ایران (جلد اول موسیقی تعزیه). تهران: سروش.

نسخ دست‌نویس

مجلس سر امام در تنور خولی، آریو رجبعلی معینیان.

مجلس عالم ذرات.

مجلس شهادت امام حسین علیه‌السلام.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی